

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله

دیباچی اصفهانی (مد ظله العالی)

(درس های ۳۹۴ - ۳۹۸)

درس سیصد و نود و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

شرط صحت نماز جماعت

یکی دیگر از فروع فقہیه که مطرح شده در رابطه با مخالفت با قطع طریقی، آن است که اگر دو نفر، یک لباس مشترک داشته باشند و آثار منی در آن لباس یافت شد، می توانند هرکدام به دیگری در نماز اقتدا کند با اینکه مأوم یقین دارد که به خاطر جنایت، یا نماز خودش باطل است یا نماز امام جماعت.

فقها فرموده اند نمازش صحیح است و حتی اگر شخص دیگری نماز ظهرش را به یکی اقتداء کرد و نماز عصرش را به دیگری؛ یقین دارد که نماز عصرش باطل است یا به خاطر آنکه امام جماعت جنب است یا به خاطر اینکه ترتیب بین دو نماز از بین رفته چون ظهرش باطل بوده. و همچنین است اگر دو نماز غیر هم رتبه مانند نماز صبح و مغرب را مثلاً به آن دو نفر اقتدا کرد.

الجواب: در مسئله نماز جماعت دو مبنا وجود دارد:

۱. برای جواز اقتدا، صحت نماز امام جماعت نزد خودش کافی است گرچه به نظر مأوم صحیح نباشد. مثلاً اگر مأوم بداند که امام محدث است اما امام نمی داند و با علم به طهارت یا با استصحاب طهارت نماز می خواند مأوم می تواند اقتدا کند.



۲. آنکه برای جواز اقتداء باید نماز امام نزد مأوم نیز صحیح باشد؛ در این صورت - مأوم نمی تواند اقتداء کند چون می داند نماز امام باطل است.

صحت نماز مأوم و بطلان نماز امام

العروة مسأله ۳۴

إذا تَبَيَّنَ بعد الصلاة كون الإمام فاسقاً أو كافراً أو غير متطهر أو تاركاً لركن مع عدم ترك المأموم له، أو ناسياً لنجاسة غير معفو عنها في بدنه أو ثوبه، انكشف بطلان الجماعة، لكن صلاة المأموم صحيحة إذا لم يزد ركناً أو نحوه مما يخلّ بصلاة المنفرد للمتابعة^۱

مشهور قائلند که اعاده بر امام واجب است اما بر مأومین واجب نیست و نماز آنها صحیح است. صحیحہ حلبی

«مَنْ صَلَّى بِقَوْمٍ وَهُوَ جُنُبٌ أَوْ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ فَعَلَيْهِ الإِعَادَةُ وَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ أَنْ يُعِيدُوا»^۲
صدوق باسناده «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَنَّ الصَّادِقَ عليه السلام قَالَ: فِي رَجُلٍ صَلَّى بِقَوْمٍ مِنْ حِينَ خَرَجُوا مِنْ حُرَّاسَانَ - حَتَّى قَدِمُوا مَكَّةَ - فَإِذَا هُوَ يَهُودِيٌّ أَوْ نَصْرَانِيٌّ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ إِعَادَةٌ»^۳.

بطلان صلاة جماعت و صحت صلاة مأوم

قال الشيخ عليه السلام ان ابن ابي عمير لا يروى الا عن الثقة^۴ فمراسيله حجة كالمسانيد.

صحیحہ حلبی «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي رَجُلٍ يُصَلِّي بِالْقَوْمِ ثُمَّ يَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ صَلَّى بِهِمْ إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ إِعَادَةُ شَيْءٍ»^۵.

آیا می توان به غیر منصوص تعدی کرد مثلاً اگر امام بر غیر ما یصح السجود علیه (مانند عقیق مثلاً) سجده می کرده یا ناسی نجاسة غیر معفو بوده، ظاهر آن است می توان گفت صلاة مأوم صحیح است به دلیل حدیث لا تعاد زیرا جماعت و فرادی دو حقیقت متباین نیستند بلکه دو صنف از یک نوع هستند

^۱ . العروة، ج ۳، ص ۱۷۸ طبع جامعه مدرسین.

^۲ . الوسائل، ج ۸، ص ۳۷۱، ب ۳۶ من صلاة الجماعة.

^۳ . الوسائل، ج ۸، ص ۳۷۴، ب ۳۷ من صلاة الجماعة.

^۴ . العدة، ج ۱، ص ۵۸.

^۵ . الوسائل، ج ۸، ص ۳۷۵، ب ۳۸ من صلاة الجماعة.

مثلاً صلاة ظهر به جماعت یا به فرادی - مأموم خیال می کرده جماعت است و لکن در واقع جماعت باطل بوده اما صلاة صحیحه است لحدیث لا تعاد.

حدیث لا تعاد

مرحوم صدوق « عن ابيه عن سعد عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال: لا تعاد الصلاة إلا من خمسة: الطهور و الوقت و القبلة و الركوع و السجود ثم قال عليه السلام القراءة سنة و التشهد سنة و التكبير سنة و لا ينقض السنة الفريضة»^۱.

عقد مستثنی منه و عقد مستثنی

باید معلوم باشد که ارکان نماز منحصر به این پنج چیز نیست بلکه نیت، تکبیرة الاحرام، قیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل به رکوع نیز از ارکان نماز هستند. در نتیجه نه چیز از ارکان است که از عقد مستثنی منه خارج می شوند.

طهور و طهور

طهور اگر به ضم طاء خوانده شد مانند طهارت - مصدر طهر يطهر می باشد و اگر به فتح طاء خوانده است اسم ذات است به معنی آب مانند وضوء و ووضوء و فطور و سحور. باید معلوم باشد که حدیث لاتعاد، عالم عامد را شامل نمی شود، زیرا مخالف با ادله اجزاء و شرایط و موانع می شود مانند لا صلاة الا بطهور^۲

لا صلاة الا بفاتحة الكتاب^۳

لا صلاة لمن لم يغمض عليه^۴

لا تصل فيما لا يؤكل لحمه.

۱. الوسائل، ج ۵، ص ۴۷۱، ب ۱ من ابواب افعال الصلاة.

۲. الوسائل، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳. عوالی اللالی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴. الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۹ ب ۱۶ من ابواب الركوع.

حدیث لا تعاد فقط سهو را شامل می‌شود

و همچنین حدیث لا تعاد شامل جاهل به حکم هم نمی‌شود (عن تقصیر او عن قصور) زیرا احکام الهی شامل جاهل و عالم می‌شود آنها اشتراک در تکلیف دارند - و تناقض لازم می‌آید. پس حدیث لا تعاد فقط اختصاص به صورت نسیان دارد. اگر نماز گزار غیر از ارکان، چیز دیگری مانند قرائت، تشهد، جلسه استراحت، طمأنینه، ذکر رکوع و سجود و... را فراموش کرد نمازش صحیح است.

حدیث لا تعاد حاکم است بر لا صلاة الا بفاتحة الكتاب و بر لا تصل فیما لا یؤکل لحمه زیرا دائره صلاة موسع است و دلالت دارد بدون فاتحة الكتاب هم صلاة است. مانند حاکمیت الساحر لیس بعالم که بر اکرم العلماء حکومت دارد و مضیق است یا ولد العالم عالم که حاکم است و موضوع را توسعه می‌دهد.

درس سیصد و نود و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

کلام در این بود که نماز فرادی و جماعت دو حقیقت متباینه نیستند بلکه دو صنف از یک نوع هستند مثلاً صلاة ظهر را اقتدا کرده و خیال می‌کرده به جماعت است اما در واقع امام جماعت وضوء نداشته یا جنب بوده. امام علیه السلام در صحیح حلی فرمود: «فعلیه الاعاده و لیس علیهم ان یعیدوا» و همچنین در مسئله قبله: «انه یعلم انه قد صلی بهم الی غیر القبلة؛ قال علیه السلام لیس علیهم اعاده شیء». این روایات را در سابق خواندیم.

منصوص درباره طهارت حدیثه و درباره قبله است ولی می‌توانیم بر غیر منصوص هم استدلال کنیم مانند اینکه امام بر غیر ما یصح السجود علیه (مانند عقیق و فیروزه ...) سجده کرد یا لباس متنجس بود به نجاستی که غیر معفو بود و فراموش کرد و نماز خواند (مانند خون بدن حیوان حرام گوشت مثلاً) صلاة مأموم صحیح است لحدیث لا تعاد.

حدیث رفع

ان قلت: ممکن است برای نسیان اجزاء صلاة به حدیث رفع تمسک کنیم،

مرحوم صدوق در خصال به سند صحیح حدیث را از حریر نقل می‌کند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ الْخَطَا وَالنَّسْيَانَ وَمَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَالْحَسَدَ وَالطَّيْرَةَ وَالْوَسْوَسَةَ فِي الْحَلْقِ مَا لَمْ يُنْطِقْ بِشَفَةِ»^۱.

قلت: حدیث رفع چیزی را برمی‌دارد که وضع آن به دست شارع باشد مانند مؤاخذه و مانند کفارہ صیام مثلاً؛ اگر نسیاناً افطار کرد در ماه رمضان، کفارہ ندارد اما جزئیت فاتحه الکتاب یا سوره، امری است انتزاعی و حدیث رفع نمی‌تواند آن را بردارد.

^۱. خصال - التوحید، ص ۳۵۳.



ان قلت: حدیث رفع، وجوب اعاده صلاة را برمی دارد.
قلت: وجوب اعاده از بقاء امر اول است نه از ترک فاتحة الكتاب یا ترک سوره؛ چون شارع امرش را روی صلاة برده (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ) و صلاة مرکب از چند جزء است و یکی از آنها فاتحة الكتاب است که نسیاناً ترک شده.
مضاف بر اینکه به قرینه اتحاد سیاق باید در حدیث رفع یک معنی اراده شود: ای الشیء المجهول و الشیء المضطرب الیه و الشیء المنسی و الشیء المکره علیه.
بنابراین چاره نداریم برای مسئله مانحن فیه به حدیث لا تعاد تمسک پیدا کنیم و حدیث لا تعاد دلالت دارد هر خللی در نماز واقع شد، اگر مربوط به این پنج چیز (نه چیز که از ارکان نماز هستند) نباشد - مانعی ندارد، نماز صحیح است.
البته اگر آن اخلال از روی سهو و نسیان واقع شده باشد مانند نسیان فاتحة الكتاب - یا نسیان طمأنینه یا نسیان ذکر رکوع و سجود و...
اما اگر آن اخلال از روی عمد یا جهل واقع شده باشد، حدیث لا تعاد آنجا را شامل نمی شود زیرا اطلاعات ادله حاکم است مانند لا صلاة الا بفاتحة الكتاب لا صلاة لمن لم یقم صلبه و... با توجه به اشتراک احکام (نسبت به عالم و جاهل) اطلاق ادله با حدیث لا تعاد تعارض می کند.

حکومت حدیث لا تعاد بر ادله اجزاء و شرایط

البته حدیث لا تعاد بر آنها حاکم است و دائره موضوع اطلاعات را مضیق می کند و سبب می شود که جزئیت و شرطیت و مانعیت اختصاص پیدا می کند به غیر حال سهو و نسیان.
توضیح مطلب: دلیل «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب»، جزئیت فاتحة الكتاب را ثابت می کند و دلیل «الطمأنینه شرط فی الصلاة»، شرطیت آن را و دلیل «لا تصل فیما لا یؤکل لحمه»، مانعیت را و اطلاق این ادله، دلالت دارد که حتی اگر سهواً جزء یا شرط، رعایت نشد، نماز باید اعاده شود و همچنین اگر مانع ایجاد شد مانند تکلم در نماز، حدیث لا تعاد حاکم است بر اطلاق این ادله و جزئیت و شرطیت و مانعیت را اختصاص می دهد به حال ذکر و توجه و دلالت دارد اگر از روی سهو و نسیان آورده نشد؛ مانعی ندارد؛ موضوع آنها را مضیق می کند به غیر حال سهو و نسیان مانند الساحر لیس بعالم که موضوع اکرم العلماء را مضیق می کند و بر آن حکومت دارد و مانند ادله نفی ضرر و حرج نسبت به عمومات و اطلاعات ادله اولیه، بنابراین تعارض در کار نیست.

نکات حدیث لا تعاد

بحث دیگر آن است که در حدیث لا تعاد به چند نکته باشد توجه داشت:

۱. حدیث لا تعاد ظاهراً چنان‌که نقیصه را شامل می‌شود، زیاده را هم شامل می‌گردد زیرا متفاهم عرفی از عقد مستثنی و مستثنی منه آن است که هر خللی در نماز واقع شد (که مربوط به ارکان نماز نباشد) نقیصه باشد یا زیاده، موجب اعاده نماز نمی‌شود؛ اگر سهواً باشد نه عمداً و نه جهلاً.

۲. حدیث لا تعاد چنان‌که جزء و شرط را شامل می‌شود، موانع را نیز شامل می‌گردد؛

جزء مانند فاتحة الكتاب

شرط مانند طمأنینه و استقرار

موانع مانند تکلم در نماز و مانند پوشیدن لباسی که از حیوان حرام‌گوشت و غیر مذکی تهیه شده باشد

بنابراین اگر سهواً فاتحة الكتاب را در نماز نخواند یا دو مرتبه خواند و یا طمأنینه را سهواً رعایت نکرد یا سهواً در نماز صحبت نمود نمازش اعاده ندارد.

یمكن ان يقال: در ناحیه مستثنی، فقط اجزاء و شرایط است مانند قبله و طهور و وقت که از شرایط هستند و رکوع و سجود که از اجزاء نماز هستند.

پس در ناحیه مستثنی منه نیز چنین است و موانع (مانند تکلم سهواً در نماز یا پوشیدن لباس حیوان غیر مذکی) را شامل نمی‌گردد.

الجواب: آنچه مقدر است، اخلال است «ای لاتعاد الصلاة من الاخلال بها» و اخلال عمومیت دارد عرفاً یعنی اگر اخلالی به صلاة وارد شد چه از ناحیه جزء و شرط و چه از ناحیه موانع صلاة اعاده ندارد.

۳. حدیث لاتعاد چنان‌که اعاده را نفی می‌کند، قضاء را نیز نفی می‌کند به طریق اولی؛ زیرا لازمه عدم لزوم اعاده در وقت، سقوط امر است و اگر امر ساقط شد، دیگر قضاء هم ساقط شده.

۴. در عقد مستثنی، کلمه طهور ممکن است به ضم طاء خوانده شود؛ مصدر طَهَّر طهارة و طهوراً و اسم معنی می‌شود

و ممکن است به فتح باشد و طهور اسم ذات است یعنی اسم آن آبی که وضوء می‌گیرد از آن مانند وضوء و فطور و سحر لما یفطر به و یسحر به و يتوضأ به و مراد از طهور - طهارت است «ای لا تعاد الصلاة الا من خمسة الطهارة» و مراد از طهارت، طهارت حدیثیه است چون در روایت آمده لا صلاة

الا بطهور^۱ و طهارت خبثیه در لباس و بدن در عقد مستثنی منه داخلند که اگر سهواً با لباس یا بدن نجس نماز خواند نمازش باطل نیست.

۵. الوقت: پس اگر قبل الوقت نماز بخواند صحیح نیست الا اینکه در روایت ابن ابی عمیر از اسماعیل بن ریح وارد شده «إِذَا صَلَّيْتَ وَ أَنْتَ تَرَى أَنَّكَ فِي وَقْتٍ وَ لَمْ يَدْخُلِ الْوَقْتُ فَدَخَلَ الْوَقْتُ وَ أَنْتَ فِي الصَّلَاةِ فَقَدْ أُجْرَأْتُ عَنْكَ».^۲ «و عنه من ادرك ركعة من الصلاة في الوقت فقد ادرك الوقت»^۳

۶. قبله: قال الله الحكيم «فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»^۴

ولكن روایت وارد شده كقوله ﷺ «ما بين المشرق و المغرب كله قبله»^۵

۷. ركوع و سجود

در ركوع انحناء باید به مقداری باشد که دست‌ها به سر زانو‌ها برسد امکان وصول داشته باشد گرچه واصل نشده باشد.

ولكن در صحیح زراره آمده: «فَإِنْ وَصَلَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِكَ فِي رُكُوعِكَ إِلَى رُكْبَتَيْكَ أَجْرَأَكَ ذَلِكَ وَ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ تُمَكِّنَ كَفَّيْكَ مِنْ رُكْبَتَيْكَ فَتَجْعَلَ أَصَابِعَكَ فِي عَيْنِ الرُّكْبَةِ وَ تُفْرَجَ بَيْنَهُمَا».^۶
صحیح است که خطابات شرعی منزل بر عرف است لکن در بعض موضوعات عرفی شارع تصرف نموده مانند کریت در آب و مانند ركوع و سجود.

۱. الوسائل، ج ۱، ص ۲۲۲ ب ۹ من احكام الخلوۃ.

۲. الوسائل، ج ۳، ص ۲۱۷ ب ۱۲ من ابواب القبلة.

۳. الوسائل، ج ۳، ص ۱۵۰ ب ۲۵ من ابواب المواقيت.

۴. البقره/ ۱۵۰.

۵. الوسائل، ج ۳، ص ۲۱۷ ب ۱۲ من ابواب القبلة.

۶. الوسائل، ج ۴، ص ۶۷۵ ب ۱ من افعال الصلاة.

درس سیصد و نود و ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

کلام در حدیث (لا تعاد) بود و گفتیم عقد مستثنی و مستثنی منه دارد

اما عقد مستثنی، همان استثناء ارکان است

اما عقد مستثنی منه، جمله «لا تعاد الصلاة» است.

اگر خللی به ارکان وارد شد گرچه سهواً نمازش باطل است و اما اگر به غیر ارکان وارد شد و نمازگزار متذکر شد قبل از وارد شدن در جزء بعدی باید برگردد و انجام دهد و اگر وارد جزء بعدی شده - از محل خود تجاوز کرده و نمازش صحیح است.

اما عقد المستثنی که مربوط به ارکان است اگر کسی نیت را فراموش کرد و قبل از وارد شدن در رکن بعدی متوجه شد، باید نیت کند و اگر در رکن بعدی مانند تکبیرة الاحرام شد، نمازش باطل است و باید از اول شروع کند و کذلک تکبیرة الاحرام لانها من ارکان الصلاة.

عقد مستثنی منه در حدیث لا تعاد

اما نسیان طهور، باید نمازش را اعاده کند

اما نسیان وقت و قبله نیز باید نمازش را اعاده کند.

اما نسیان رکوع: اگر قبل از دخول در سجده دوم متذکر شد باید برگردد و انجام دهد و اگر بعد از دخول در سجده دوم متذکر شد نمازش باطل است و همچنین سجدتین یعنی اگر آنها را فراموش کرد و قبل از رکوع رکعت بعدی متذکر شد باید برگردد و انجام دهد و اگر بعد از رکوع بعدی متذکر شد نمازش باطل است.

اما نسبت به عقد مستثنی منه (لا تعاد الصلاة) که اجزای غیر رکنی است مانند قرائت، ذکر، - تشهد و... مثلاً اگر قرائت را فراموش کرد و قبل از رکوع متذکر شد باید انجام دهد و اگر بعد از رکوع یا در حال رکوع متوجه شد مانعی ندارد و نماز او صحیح است به دلیل حدیث لا تعاد.

علاوه در صحیح زواره آمده است «عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام مَنْ تَرَكَ الْقِرَاءَةَ مُتَعَمِّدًا أَعَادَ الصَّلَاةَ وَ

مَنْ نَسِيَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ»

و خبر محمد بن مسلم عن الباقر عليه السلام «مَنْ نَسِيَ الْقِرَاءَةَ فَقَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ»^۱.

موضوعات صرف و موضوعات مخترعه

و باید توجه داشت که معیار و میزان در موضوعات احکام شرع است یا عرف؟
موضوعات احکام دو قسم است: موضوعات مخترعه شرعی و موضوعات صرفه.
در موضوعات مخترعه، مرجع، شرع است مانند صلاة، صیام، حج، رکوع و سجود.
در موضوعات صرفه، مرجع عرف است مانند عنوان فقیر در باب زکات و خمس و... فقیر من لا
یملك فوت سنته؛

(بر آن که خدا باید گریست که دخلش بوده هیچده و خرج بیست)

عرف در مفاهیم الفاظ حجت است و لکن در تطبیق بر مصادیق حجت نیست.

عرف، مرجع است در مفاهیم نه در مصادیق

مثلاً لفظ صعید در آیه تیمم؛ عرفاً تراب خالص است اما در تطبیق اگر مقداری گاه یا چیز دیگر در خاکها باشد عرف تسامح می کند ولی این تسامح مقبول نیست و تیمم باید بر تراب خالص باشد و همچنین مفهوم صاع در زکات فطره و مساحت کَرَّ آب و در ثمانیه فراسخ در سفر و مثقال در طلا و زکات آن که مثقال بیست و چهار نخود باید باشد حال اگر به مقدار یک جو کمتر باشد عرف تسامح می کند اما شرع نه و در نصاب زکات.

در استصحاب، متیقن و مشکوک باید وحدت داشته باشند؛ وحدت عرفی نه وحدت عقلی.
در مانحن فیه - رکوع و سجود از موضوعات صرف نیست بلکه از موضوعات مخترعه است.
رکوع در عرف مطلق انحناء سر و خضوع است لکن در شرع باید به مقداری منحنی بشود که
دستانش به سر زانو برسد.

امام علیه السلام در صحیح زاره فرمود: «فَإِنْ وَصَلَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِكَ فِي رُكُوعِكَ إِلَى رُكْبَتَيْكَ أَجْرًاكَ ذَلِكَ»^۲.

۱. الوسائل، ج ۴، ص ۷۶۷ ب ۲۷ من ابواب القراءة.

۲. الوسائل، ج ۴، ص ۶۷۵ ب ۱ من افعال الصلاة.

ما از این روایت استفاده می‌کنیم که ملاک در رکوع، وصول دست‌ها به سر زانوهاست نه قابلیت وصول؛ باید مصلی در حال رکوع دست‌ها را بر سر زانوها بگذارد.

قاعده تجاوز در موارد مشکوکه

در نسیان ارکان نماز ملاک وارد نشدن به رکن بعدی است لکن در واجبات غیر رکنی - تجاوز از محل است قاعده تجاوز اذا خرجت من شیء و دخلت فی غیره فشکک لیس بشیء - هنگام شک جاری است.

اما در مسئله یقین به عدم - ملاک عدم ورود در رکن بعدی است مثلاً اگر در حال قیام یقین پیدا کرد سجده‌ها را انجام نداده باید برگردد و اگر وارد رکوع بعدی شده نمازش باطل است و اگر شک دارد - قاعده تجاوز جاری است و اما نسبت به تشهد اگر در حال قیام شک دارد - قاعده تجاوز و اگر یقین دارد تشهد را انجام نداده باید برگردد - و اگر به رکوع رسید و یقین دارد تشهد را انجام نداده نماز او صحیح است فقط سجده سهو و تشهد فراموش شده را انجام می‌دهد.

عرف در مفاهیم مرجع است نه در مصادیق

خلاصه در همه‌جا نمی‌توان به عرف تمسک نمود. عرف معتبر است در مفاهیم الفاظ نه در مصادیق. مفهوم (صعید) را در آیه مبارکه تیمم (فتیمموا صعیداً طیباً) از عرف می‌گیریم که تراب خالص است لکن در مقام تطبیق، عرف مرجع نیست زیرا اگر مقداری کاه یا چوب یا چیز دیگری در خاک‌ها باشد، عرف، آن را مصداق «صعید» می‌داند لکن شرع مصداق صعید نمی‌داند و لذا تیمم بر چنین خاکی را تجویز نمی‌کند.

قصه زنبوریه

بی‌مناسبت نیست قصه زنبوریه را که ابن هشام مصری در مغنی باب اول در بخش اذا در مناظره بین سیبویه و کسائی نقل می‌کند متذکر شویم که شخص کسائی به عرفی که شاید رشوه گرفته بودند تمسک نموده و حال آنکه مسئله علمی ادبی بوده نه مسئله عرفی و جای تمسک به عرف نبوده. در مجلسی که یحیی برمکی وزیر هارون تشکیل داده بود بین سیبویه و کسائی (که شاید عالم درباری و وابسته به دستگاه حاکمه عباسی بود) مناظره واقع شد کسائی به سیبویه گفت نظر شما در

این مثال چیست «قالت العرب قد كنت اظن ان العقب اشد لسعة من الزنبور فاذا هو هي - و قالوا ايضاً فاذا هو اياها» کدام صحیح است؟

سیبویه گفت «فاذا هو هي» صحیح است

کسائی گفت نه بلکه فاذا هو اياها نیز صحیح است. یحیی برمکی گفت شما هر دو عالم نحوی هستید منازعه می کنید چه کسی بین شما قضاوت کند؟

کسائی گفت عرف مردم (هذا العرب بیابک). عده ای از مردم را - که شاید از اطراف حکومت به آنها رشوه داده شده بود یا منزلت کسائی را نزد هارون می دانستند - آوردند و آنان گفتند «القول قول الكسائی».

سیبویه به یحیی برمکی (که وزیر بود) گفت به این مردم بگو مثال را به زبان بیاورند (یعنی نمی توانند بگویند فاذا هو اياها) فقط بدون توجه می گویند القول قول الكسائی! ولی محل بحث و نزاع را نمی دانند چیست. حق با سیبویه بود زیرا در قرآن مجید آمده است «فاذا هي حية تسعى^۱ - فاذا هي تَلْقَفُ ما يَأْكُونُ^۲» مبتدا و خبر است بعد از کلمه اذا و ضمیر نصبی جایگاه ندارد.^۳

۱. طه/ ۲۰.

۲. اعراف/ ۱۱۷.

۳. مغنی اللیب، ص ۴۷، طبع قدیم حرف الالف باب اول.

درس سیصد و نود و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

تحالف موجب انفساخ عقد است

یکی دیگر از فروع فقهیه که توهم شده مانع است از عمل به قطع، این است که اگر متبایعان (فروشنده و خریدار) در ثمن و مثنی اختلاف کردند مثل اینکه بائع می گوید ثمن پنج دینار بوده و مشتری می گوید: ثمن ده درهم بود یا آنکه بائع می گوید: مثنی (مبیع) عبد بوده و مشتری می گوید: مثنی جاریه بوده.

اگر یکی از آنها بینه دارد، کلام او مقدم است و اگر بینه نیست، اگر یکی از آنها سوگند یاد کرد و دیگری سوگند یاد نکرد، کلام حالف (سوگند خورنده) مقدم است و اگر هر دو سوگند یاد کردند، عقد منفسخ می شود و هرکدام از ثمن و مثنی به صاحبش برمی گردد.

اشکال: اگر مثنی (مبیع) در مثال اول به بائع برگردد مخالف است با علم تفصیلی (و قطع به اینکه مثنی ملک مشتری است) ثمن پنج دینار بوده یا ده درهم به هر صورت مثنی از ملکیت بائع خارج و در ملکیت مشتری داخل شده، چگونه اکنون مثنی برگردد به ملکیت بائع و کذلک حکم به رد ثمن به مشتری مخالف است با علم تفصیلی به اینکه این ثمن ملک بائع شده حال مثنی عبد باشد یا جاریه. الجواب: تحالف مانند تلف عین است قبل القبض. تحالف موجب انفساخ عقد می شود و بعد از انفساخ بیع هر مالی به مالک اصلی خود برمی گردد؛ پس مخالفتی با علم اجمالی واقع نشد و تحالف موجب انفساخ ظاهری است برای رفع خصومت و قطع منازعه.

ما علم داریم به اینکه مال، ملک غیر است اگر دلیلی دلالت کرد بر جواز تصرف (مانند حق الماره) در آن مال تصرف جایز است و الا فلا.

مثلیات و قیمیات

یکی دیگر از فروع فقهیه که بعضی گمان کرده اند مانع از حجیت قطع است آن است که مقرر اگر اقرار کرد که این چیز (مثلاً) کتاب از زید است، سپس اقرار دیگری کرد که از عمرو است باید عین آن کتاب به زید داده شود و مثل یا قیمت آن به عمرو (اگر اجزائش مساوی است مثل است مانند گندم) و

اگر مساوی نیست قیمی است مانند گوسفند مثلاً (و در موارد مشکوکة مانند طلا و نقره و مس و...) مخیر است بین مثل و قیمت
حال اگر عین کتاب و بدل آن نزد شخصی جمع شد مثلاً کتاب و بدل آن را به خالد هبه کردند خالد می داند که تصرف در یکی از آنها جایز نیست.

حرمة المال المسلم كحرمة دمه

الجواب: مقرّر به واسطه اقرار دوم - عین را باید به طرف پردازد و چون آن عین را به شخص اول داده گویا اتلاف نموده عنه صلى الله عليه وسلم علی الید ما أخذت حتی تؤدی.^۱
و من اتلف مال الغير فهو له ضامن
و عنه صلى الله عليه وسلم حرمة مال المسلم كحرمة دمه.^۲
پس باید بدل آن (که مثل یا قیمت است) به شخص دومی پردازد پس هرکدام می توانند در عین و بدل تصرف کنند زیرا به واسطه اقرار (اماره شرعیه) ثابت شده است.

اقرار از امارات است

قاعده اقرار - نیز از امارات شرعیه است اقرار به معنی جعل الشیء ذا قرار و ثبات در بناء عقلاء اگر کسی به ضرر خود اقرار کرد پذیرفته می شود شرع مقدس هم این بناء عقلاء را امضاء نموده و روایت نبوی مشهور وارد شده است عنه صلى الله عليه وسلم اقرار العقلاء علی انفسهم جائز.^۳
عن الصادق عليه السلام «المؤمن اصدق علی نفسه من سبعین مؤمن علیه»^۴
اگر بگویند هذه الدار التي تحت تصرفی لزید یا بگویند له علی الف درهم اقرار نموده و بدهکار می شود.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۷، ب ۱ کتاب الودیعه.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۳، باب الفئی و الانفال الوسائل، ج ۶، ص ۳۶۵ باب انفال.

۳. الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۱۰ ب ۳ من اباب کتاب الاقرار.

۴. الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۱۰.

فرق بین نعم و بلی در جواب سائل

اگر بگویند الستَ مدیونا لی بالف اگر در جواب بگویند نعم یعنی من مدیون نیستم، چون نعم تصدیق جمله است و اگر در جواب بگویند بلی - اقرار کرده و بدهکار است.

ابن هشام در کتاب مغنی در حرف الیاء از ابن عباس نقل می‌کند که در آیه (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) در سوره اعراف

اگر عوض کلمه (بلی) کلمه (نعم) گفته بودند کافر بودند زیرا نعم همان جمله سابق را تصدیق می‌کند.^۱

اما کلمه (بلی) نفی را برمی‌دارد و تبدیل به اثبات می‌کند.

در ادبیات گفته شده اگر بگویند له علیّ عشرة الا درهماً نه درهم بدهکار است اگر بگویند له علیّ عشرة غیر درهم ده درهم بدهکار است زیرا (غیر درهم) صفت می‌شود

اسم فاعل در مابعد خود عمل می‌کند اگر به معنی حال یا استقبال باشد

چنانکه اگر بگویند انا قاتل زید و قاتل را اضافه کرد به زید اقرار به قتل نموده

اسم فاعل اگر به معنی حال یا استقبال باشد در مابعد خود عمل می‌کند مانند انا قاتل زید

اگر به معنی گذشته باشد عمل نمی‌کند مانند انا قاتل زید

در صورت اول اقرار به قتل نیست بلکه خیر می‌دهد که در آینده زید را می‌کشم اما در صورت دوم

اقرار به قتل است

اسم فاعل اگر دارای الف و لام باشد مطلقاً عمل می‌کند مانند جاء الضارب زیداً امس الان او غداً

و اگر دارای الف و لام نباشد در صورتی که به معنی حال یا استقبال باشد عمل می‌کند اما اگر به معنی

ماضی باشد عمل نمی‌کند اما (وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ) حکایت حال ماضی است گویا الان

واقع شده است قصه اصحاب کهف.

اسم فاعل اگر به معنی ماضی باشد عمل نمی‌کند

مانند جانی ضارب زید امس اگر به معنی زمان گذشته باشد (الف و لام نداشته باشد) به مابعد

خود اضافه می‌شود.

^۱ . مغنی، ص ۶۰، طبع قدیم.

درس سیصد و نود و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی دیگر از فروع فقیه که موهم عدم حجیت قطع است آن است که اگر طرفین معامله در سبب انتقال، اختلاف کردند یکی از آنها گفت: من جاریه را به تو فروختم و اکنون باید ثمن آن را پردازی دیگری گفت جاریه را به من هبه کردی و من چیزی بدهکار نیستم پس هرکدام از آن دو نفر مدعی و منکر هستند احدهما مدعی بیع و منکر هبه و الآخر مدعی هبه و منکر بیع.

در این صورت هر دو باید سوگند یاد کنند و بعد التحالف جاریه به مالک اصلی برمی‌گردد با اینکه علم تفصیلی موجود است به خروج آن جاریه از ملک صاحبش (توسط بیع یا توسط هبه) نهایت در نحوه انتقال اختلاف دارند.

الجواب: قبل از جواب یک مقدمه کوتاه را متذکر می‌شویم که اسلام دستور داده و فرموده البیتة للمدعی و الیمین علی من انکر - مدعی باید بر ادعای خود بیینه (دو شاهد عادل) بیاورد و اگر بیینه نداشت - منکر باید سوگند یاد کند

مدعی کیست؟ آن کسی است که قولش مخالف با اصل باشد، مدعی لو ترک ترک اگر از دعوای خود دست بردارد خصومت و بحث تمام می‌شود

منکر کیست؟ آن کسی است که قولش موافق با اصل باشد در مانحن فیه فرض آن است که هرکدام مدعی و منکر است احدهما مدعی بیع و منکر هبه است و دیگری بالعکس مدعی هبه و منکر بیع است.

اما هبه - چون از عقود جایزه است، واهب می‌تواند هبه خود را از متهب (قبول‌کننده هبه) باز پس بگیرد مگر متهب (گیرنده هبه) از اقارب و بستگان واهب باشد که هبه لازمه می‌شود و نمی‌تواند پس بگیرد. در مانحن فیه که صاحب اصلی جاریه مدعی بیع و منکر هبه است همین انکار به منزله رجوع از هبه است و انکار هبه، به دلالت التزام دلالت دارد که صاحب جاریه بر فرض آنکه هبه کرده باشد از هبه خود رجوع کرد مانند انکار وکالت.

وکالت نیز از عقود جایزه است و مؤکل می‌تواند از وکالت خود اعراض کند و وکیل خود را عزل نماید حال اگر در موردی - وکالت خود را انکار کرد و گفت من زید را مثلاً وکیل خود قرار نداده بودم - این انکار وکالت به منزله رجوع و فسخ وکالت است.

در مانحن فیه به مجرد انکار هبه - جاریه به ملک اصلی خود برمی‌گردد و مخالفت علم

تفصیلی لازم نیامد. اما اگر هبه، هبه لازمه باشد مثل اینکه طرف دعوی از اقارب و خویشان صاحب جاریه باشد تحالف (هر دو باید سوگند یاد کنند) موجب انفساخ عقد می‌شود - در واقع عقد بیع بوده یا عقد هبه فرقی نمی‌کند و بعد الفسخ جاریه برمی‌گردد به ملکیت صاحبش و مخالفت علم اجمالی یا تفصیلی لازم نیامد.

رع دیگری که موهوم عدم حجیت ذاتی قطع است آن است که برخی از فقها، در شبهه محصوره، حکم به جواز ارتکاب اطراف علم اجمالی نموده‌اند با اینکه علم به وجود حرام، وجود دارد. مثلاً یقین دارد قطره شرابی در یکی از این دو ظرف افتاده، نسبت به هر کدام از این دو ظرف اصل برائت و اصل عدم جاری می‌کند. در هنگام عمل - علم به مخالفت مولی ندارد بعد از ارتکاب هر دو ظرف علم پیدا می‌کند به مخالفت قطعیه مولی - (و تحصیل علم به مخالفت حرام نیست).

و این قول به علامه مجلسی رحمته الله علیه صاحب کتاب بحارالانوار نسبت داده شده است.

الجواب: در مباحث بعدی خواهد آمد که آیا علم اجمالی منجز است نسبت به موافقت قطعیه پس در شبهه وجوبیه باید جمیع اطراف آورده شود (مانند نماز جمعه و نماز ظهر - و مانند قصر و اتمام در رأس چهار فرسخ) و در شبهه تحریمیه باید از جمیع اطراف اجتناب نمود.

اما اگر گفتیم علم اجمالی منجز است نسبت به مخالفت قطعیه بعض اطراف را در شبهه تحریمیه می‌توانیم مرتکب شویم یا در شبهه وجوبیه بعض اطراف را ترک کنیم، مباحث بعدی است که خواهد آمد ان شاء الله.^۱

مقرر: سید احمد دیباجی

تایپ و تنظیم رحیمی

سال تحصیلی ۱۴۰۱ - ۱۴۰۰

^۱ . تذکر: قابل توجه دوستان گرامی جزوات درسی استاد در سایت زیر موجود است:

حدیث هفته

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسِعُوهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ^۱

شما نمی‌توانید به مردم برسید و به واسطه اموالتان آنها را راضی کنید،
بنابراین با اخلاقتان به آنها برسید و آنها را خشنود کنید.

^۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۴.